

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم و روشن شد که دلیلی برای این کبرای کلی که یک حکم ظاهری که در حق کسی ثابت است، برای دیگران هم نافذ هست نداریم و مجموعاً دو اشکال مهم به این کبری وارد بود.

عدم ارتباط بحث صحت نکاح و طلاق اقوام دیگر با ما نحن فيه

بعضی از بزرگان فرموده‌اند که: در باب نکاح دلیل داریم و دلیل را دو چیز قرار داده‌اند؛ یکی بعضی از روایاتی که دلالت دارد بر اینکه «لکل قوم نکاح» و دلیل دوم سیره‌ای که از زمان رسول خدا (صلوات الله و سلامه علیه و علی آله) بوده بر این معنا که با نکاح اقوام و ملل دیگر معامله صحت می‌کردند. اگر در مذاهب و ادیان دیگر، بین یک زن و مرد نکاحی واقع می‌شد، اسلام با این نکاح برخورد صحت می‌کرد و آثار نکاح صحیح را بر آن بار می‌کرد.

این مطلب چگونه است؟ یعنی آیا این را استثنایی از این قاعده قرار دهیم؟ قاعده این شد که حکم ظاهری که در حق یکی ثابت است، برای دیگری نافذ نیست، حال آیا از این قاعده نکاح را استثناء کنیم و یا اینکه اصلاً مسئله نکاح ارتباطی به این قضیه ندارد؟

اینکه بر حسب روایات داریم که «لکل قوم نکاح» و یا سیره بر صحت نکاح اقوام دیگر است، از این باب است که بگوییم: ظاهراً نکاحی برای قومی واقع شده و حال آن نکاح را در حق دیگران هم نافذ بدانیم. اصلاً این خودش به عنوان یکی از احکام مربوط به همه است، نه اینکه حکم ظاهری مربوط به آن شخص است.

بحث در این دو سه روز حول این معنا بود که اگر شخص بر طبق اماره‌ای، حکم ظاهری مربوط به خودش را جاری کرد، آیا این حکم ظاهری که در مورد او جاری شده، در حق دیگری هم نافذ است یا نافذ نیست؟ در حالی که اسلام به عنوان یک حکم اولی، نکاح هر قومی را صحیح می‌داند.

اسلام به عنوان یک حکم اولی، نکاح هر قومی را که بر طبق مذهب خودش واقع شده باشد صحیح می‌داند و اصلاً در آنجا مسئله کشف خلاف معنا ندارد. مثلاً شخصی یهودی بوده و بعد مسلمان شده، الان نمی‌گوییم که: کشف می‌کنیم از اینکه نکاحی که قبلاً در زمان یهودی بودنش واقع شده، یک نکاح باطلی بوده است.

لذا به نظر می‌رسد که این معنا وجهی برای استثنا ندارد و از باب دیگری است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) «لکل قوم نکاح» یعنی هر قومی یک روشی در نکاح دارد، حال در هر قومی بر طبق آن روش نکاح را انجام داده‌اند، آیا کشف خلاف در آن معنا دارد؟ نه برای خود او و نه برای دیگری کشف خلاف معنا ندارد. پس اگر در مذهب خود ما زن و مرد مسلمانی با هم نکاح کردند، آیا می‌توانید بگویید که: نکاح اینها در حق من نافذ است و دیگر حق ندارم با زنش ازدواج کنم و باید آثار صحت را بر آن بار کنیم؟ همچنین حرفی را نمی‌گوییم و نمی‌گوییم که: نکاح این در حق من نافذ است و نکاح من در حق این نافذ است، برای اینکه اصلاً بحث از نفوذ نیست.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) بین خودشان که محل بحث نیست، عرض ما این است که نکاح را استثناء نکنیم که مثلاً این در نکاح است، در باب معاملاتش هم همین طور است، در اقوام دیگر معامله بیع و شراء هم انجام می‌دهند، آیا می‌توانیم بگوییم که: معاملات تمام اینها باطل است؟ معامله انجام می‌دهند، اما ممکن است که بایع بالغ نباشد، یا ثمن مقداری مجهول باشد و در مواردی هم ربا هست، اما آیا می‌توانیم بگوییم که: تمام معاملاتی که بین آنها واقع می‌شود باطل است؟ نمی‌شود این گونه گفت و باید در جای خودش بحث شود که «لکل قوم نکاح» این اختصاص به نکاح ندارد و در باب معاملات هم همین طور است. بلکه در باب عبادات حالا یک مطلب دیگری است.

عدم ارتباط امر به متطهر دانستن عامه با ما نحن فیه

مورد دیگری که خیلی مورد ابتلاء است و بحث خوبی هم هست این است که در برخورد با عامه که در باب طهارات و نجاسات گفته‌اند: وظیفه ما این است که همان طور که خودشان را متطهر می‌دانند، ما هم آنها را متطهر بدانیم، در حالی که یقین داریم که در جایی که مسئله عین نجاست مطرح است، گفته‌اند: برای تطهیر مجرد زوال عین نجاست کافی است و نیاز به شستن ندارد.

مثلاً در ایام حج در مسجد الحرام اگر در جایی خون ریخته شده باشد، اینها می‌گویند: همین مقدار که عین نجاست برطرف شود کافی است، اما با اینکه از نظر ملاک در طهارت، بین ما و بین آنها اختلاف وجود دارد، مع ذلك موظفیم که در برخورد با آنها معامله طهارت را کنیم.

بعضی هم گفته‌اند که: این هم از آن موارد است، یعنی طهارتی که خودشان اعتقاد دارند، به عنوان یک حکم ظاهری در حق خودشان برای شیعه هم نافذ است و ما هم باید آنها را متطهر بدانیم. در بعضی از روایات هم ظاهراً امر شده به اینکه با آنها معامله طهارت کنیم. آیا این مورد هم از همین موارد است؟ یعنی واقعاً بگوییم که: طهارتی که عامه قائل‌اند که مجرد زوال عین کافی است، این در حق دیگری هم نافذ است.

مرحوم آقای خوئی (قدس سره شریف) در محاضرات فرموده‌اند: به نظر ما این مورد هم ربطی به مسئله نفوذ حکم ظاهری ندارد، برای اینکه نسبت به عامه اصلاً حکم ظاهری ثابت نبوده، تا بگوییم آن حکم ظاهری در حق آنها، برای ما هم ثابت است.

ایشان در محاضرات به همین مقدار اکتفاء کرده و دیگر توضیحی در این قسمت نداده‌اند، حال توضیحش را به مقداری که به ذهن ما می‌رسد عرض می‌کنیم که در باب احکام ظاهریه باید یک حکم ظاهری مترشح از یک دلیل و حجت شرعی باشد، اما بسیاری از این احکامی که عامه قائل‌اند، مبتنی بر قیاس و استحسان یا مبتنی بر روایاتی است که از افراد غیر موثق صادر شده است، لذا اصلاً نمی‌توانیم بگوییم که: اینها حکم ظاهری دارند.

حکم ظاهری معنایش این است که شخص بنا بر روش صحیح فقهی و اصولی، برای حکمی یک دلیل شرعی پیدا کند و معتقدیم

که روش استنباط فقهی عامه روش درستی نیست، لذا چگونه می‌توانیم بگوییم که: یک حکم ظاهری در حق اینها ثابت است؛ بلکه اصلاً حکم ظاهری نیست تا بگوییم که: آیا حکم ظاهری در حق آنها برای ما نافذ است یا نه؟

علل دستور به مطهر دانستن عامه

بعد فرموده‌اند: حال چگونه این مطلب را توجیه کنیم؟ بالأخره در روایات ائمه (علیهم السلام) دستور دادند که با عامه معامله مطهر شود، وجه این دستور چیست؟ ایشان سه وجه برای آن ذکر کرده‌اند.

اولین وجهی که بیان کرده‌اند این است که در آن زمینی که خون ریخته می‌شود، وقتی که عین نجس از بین رفت، به نظر ما آن زمین متنجس است و بگوییم که: ملاقی با متنجس نجس نیست، کما اینکه در خیلی از موارد هم می‌شود از این نظریه استفاده کرد، که مرحوم محقق همدانی (ره) هم چنین فتوایی را داده‌اند.

وجه دوم این است که یکی از مطهرات را غایب بودن شخص مسلمان قرار دهیم، مثلاً مسلمانی که مدتی نبوده و الان آمده، همین غائب بودنش را عنوان مطهر قرار دهیم که این هم محل بحث است که آیا غیبت مسلمان از مطهرات است یا نیست؟

وجه سوم که یک وجه اصولی و فنی است این است که بگوییم: این زمین مسجد الحرام یقیناً در یک زمانی نجس شده، در زمانی هم که باران می‌بارد، یقیناً پاک می‌شود، لذا الآن دو یقین داریم که به اعتبار این دو یقین، می‌توانیم دو استصحاب جاری کرده و بگوییم: هم استصحاب نجاست داریم و هم استصحاب طهارت، بعد این دو استصحاب با هم تعارض کرده، تساقط می‌کنند و نوبت به اصاله الطهاره می‌رسد و باید در اینجا اصاله الطهاره را جاری کنیم.

بنابراین خلاصه فرمایش ایشان این شد که این مورد که با عامه معامله مطهر و طاهر می‌کنیم، این ربطی به مسئله نفوذ حکم ظاهری ندارد، چون گفتیم که: اصلاً در حق آنها حکم ظاهری ثابت نیست و توجیهش هم به یکی از همین سه امری بود که بیان فرمودند.

نقد و بررسی فرمایش مرحوم آقای خوئی (ره)

البته جای مفصل این بحث در علم فقه است، لکن اجالتاً تعلیقی که در اینجا می‌توانیم بر فرمایش ایشان بزنیم این است که این توجیهات با ظواهر روایاتی که در مورد معامله و برخورد با عامه واقع شده سازگاری ندارد، نه توجیه اول و نه توجیه دوم و نه توجیه سوم هیچ کدام با ظاهر این روایات سازگاری ندارد.

به عبارت دیگر این فرمایش ایشان که در حق اینها حکم ظاهری ثابت نیست، مطلب درستی است، چون حکم ظاهری در جایی است که یک مستند و حجت شرعی باشد و اینها هم که به نظر ما حجت شرعی ندارند، مثل اینکه بدانیم مجتهدی به اشتباه فتوایی می‌دهد، و لذا آن فتوی برای ما اعتبار و نفوذی ندارد.

این مقدار بیان ایشان بیان متینی است که حکم ظاهری در حق آنها نافذ نیست، ولی این توجیهاتی هم که بیان کرده‌اند، توجیهات تامی نیست.

فقط می‌توانیم در اینجا یک مطلب دیگر بگوییم که: اصلاً بر حسب همین روایاتی که داریم، ائمه (علیهم السلام) ظاهراً حکم به طهارت کرده‌اند و همین برای ما کفایت می‌کند و دیگر نیازی به تعارض دو استصحاب و اصاله طهاره نداریم. قول ائمه (علیهم السلام) کفایت می‌کند.

السلام) براي ما حجت است که حکم به طهارت ظاهريه اينها کرده‌اند و بايد با اينها معامله طهارت کنيم، الا در جايي که عين نجاست در کار باشد.

ائمہ(عليهم السلام) وقتي فرمودند که: با اينها معامله متطهر را کنيد، همين براي ما دليل مي‌شود، يعني حکم مي‌کنند به اينکه اينها طاهر هستند، حال يا ظاهراً يا مداراتاً، از هر بابي که مي‌خواهد باشد.

نکته ديگري که عرض مي‌کنيم اين است که یک زماني مي‌گفتيم که: عامه، ولو از نظر موازين طهارت و نجاست با ما مختلف هستند، اما یک حکم ظاهري براي طهارت خودشان دارند، آن وقت بحث مي‌کرديم که آیا اين حکم ظاهري در طهارت خودشان براي ما نافذ هست يا نيست؟ که اين مطلب تحت اين قانون کلي مي‌آمد.

اما ائمہ(عليهم السلام) حکمشان را بيان نسبت به ما کرده و فرمودند: با آنها معامله طهارت کنيد، يعني ظاهراً آنها براي شما پاک و متطهر هستند که اين ديگر حکم ظاهري خود ماست، يعني براي ما به عنوان یک حکم ظاهري بيان شده است و ديگر حکم ظاهري آنها نيست که بگويم: آیا براي ما نافذ است يا نافذ نيست؟ کما اينکه در باب نماز با آنها رواياتي داريم بر اينکه نماز با آنها را تصوير مي‌کند که اگر با آنها نماز خوانديم، اين نماز براي ما صحيح است، يعني به عنوان یک حکم ظاهري يا اضطراري براي ما جعل شده است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) فرض اين است که الآن عين نجاست نيست، ولي يقين داريم که اينها اگر جايي از بدنشان خون بايد، با یک دستمالي پاک کرده و مي‌گويند: پاک شد، لذا اين بحث در طهارت ظاهريه است و نه طهارت واقعيه و ائمہ(عليهم السلام) فرمودند: با همين وضع با اينها معامله طهارت بکنيد. حال مي‌خواهيم ببينيم که آیا وجه اين حکم، يکي از اين سه وجهي است که مرحوم آقاي خوئي(ره) بيان کرده است؟ ما مي‌خواهيم عرض کنيم که اين نيست و خود اين روايات حکم ظاهري ما را بيان مي‌کند، يعني وقتي که با اينها برخورد مي‌کنيد، حکم ظاهري شما اين است که پاک هستيد و اگر با اينها مصافحه کرديد، دست شما پاک است، ولو اينکه چنين يقيني در باب نجاسات داريد که اينها اين گونه عمل مي‌کنند.

اين بحث نفوذ حکم ظاهري تا اينجا تمام شد و خلاصه به اين نتيجه رسيديم که یک کبري و قانوني نداريم که حکم ظاهري در حق يکي نافذ در حق ديگري باشد. اما در مورد نکاح و طهارت و نجاست هم که گفته‌اند: دليل بر آن داريم، ملاحظه فرموديد که از اين کبري خارج است.

فقط یک بحث ديگر مانده که فردا عرض مي‌کنيم و آن بحث تبديل در تقليد است که بحث خيلي مهمي است. اگر زيد مدتي مقلد عمرو بوده که مي‌گفته: در تسبيحات اربعه یک تسبيح کافي است، بعد از ده سال مقلد بکر شده که مي‌گويد: در تسبيحات اربعه یک تسبيح کافي نيست، آیا در اينجا در تبديل در تقليد هم مثل تبديل در اجتهاد است؟ اين یک بحث را هم عرض کنيم و بحث اجزاء به طور کلي تمام مي‌شود.

و صلَّى الله على محمد و آله الطاهرين